



پیغام عشق

قسمت ششصد و نود و ششم





با سلام

مثنوی برنامه شماره ۹۰۲ گنج حضور، «گفتنِ مهمان، یوسف را که آینه آوردمت ارمغان».

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۱۹۲ و ۳۱۹۳

گفت یوسف: هین بیاور ارمغان

او ز شرم این تقاضا زد فغان

گفت: من چند ارمغان جُستم تو را

ارمغانی در نظر نآمد مرا

حضرت یوسف (ع) که نماد خداوند هست، از انسان سؤال می‌کند که وقتی به دیدارم آمدی، چه کادویی برایم ارمغان خواهی آورد؟ چه کادویی هست که ارزش خداوند را داشته باشه؟ در این داستان گفته می‌شه که دیدن جمال دوست در مرکز صاف شده ما، بهترین هدیه برای خداوند هست. یعنی شناسایی همانیدگی‌ها و اقرار به آن‌ها، انکار نکردن آن‌ها، پذیرش این‌که من این عیب را دارم و به جد قصد کردن و رها شدن از آن‌ها را دارم. انسان در جست‌وجوی ارمغانی‌ست برای خداوند. اما هرچیزی که با ذهن بتوان به آن فکر کرد در نظر خداوند موجود هست، پس دل و جان ذهنی هم به درد او نمی‌خورد، چرا که دل و جان ذهنی، هم‌چون زیره‌ای به کرمان بردن است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۱۹۶ و ۳۱۹۷

نیست تُخمی کاندربین انبار نیست

غیر حُسنِ تو، که آن را یار نیست

لایق، آن دیدم که من آینه‌ای

پیش تو آرام، چو نور سینه‌ای



هر تخمی در انبار خداوند پیدا می‌شه، چراکه همه چیز عطا شده از طرف اوست به ما. تا این که به این نتیجه رسیدم که آینه‌ای بیارم که نور سینه‌ام باشه. در این رابطه بود که:

شناسایی کردم و حسادتی را در مورد تأیید و توجه در مرکز دیدم.

شناسایی کردم که با دوستی هم‌هویت شده بودم و ترس از دست دادن اون را داشتم.

شناسایی کردم که به غیبتی که دوستی در نزد من می‌کرد گوش می‌دادم.

شناسایی کردم در هنگام ناراحتی به جای ایستادن و درد هشیارانه کشیدن به گپ زدن با دوستان پناه می‌برم.

شناسایی کردم به جای تسلیم شدن و توکل به خدا داشتن، به ترس و اضطراب و تند تند فکر کردن پناه می‌برم.

این مرکز همانیده لایق خداوند نیست، و اقرار می‌کنم که هنوز مرکزی مادی و هم‌هویت شده دارم. پس خداوند منتظر اون دل پر نور و بر هست. نه یک دل و جان توهمی و ذهنی، که آلوده و خمیده شده و بار ما را سنگین کرده. اونقدر مرکز دل‌مان باید پاک شده باشه که خداوند وقتی به اونجا نگاه می‌کنه بتواند خودش را در اون ببینه. خداوند منتظر این نیست که به زبان پیامی زیبا بنویسم، در حالی که در مرکز این همه آلودگی داشته باشم. او منتظره تا ما لایق هدیه او بشویم اما نه فقط به زبان.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۵۹

ما زبان را ننگریم و قال را

ما روان را بنگریم و حال را

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۹۹

آینه آوردمت، ای روشنی

تا چو بینی روی خود، یادم گنی



آینه آوردن یعنی، اعتراف به این که، من ذهنی دارم، مرکزی مادی دارم، اعتراف می‌کنم که می‌دانم دارم. توجیه نکردن و مسئولیت اشتباهات را به عهده گرفتن.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۱

آینه هستی چه باشد؟ نیستی

نیستی بر، گر تو ابله نیستی

تسلیم شدن و من ذهنی را دیدن، من ذهنی و هستی‌های مجازی را فقط در مرکز تسلیم شده می‌شه دید. نیستی یعنی تسلیم و فضاگشایی تا همانیدگی‌ها در مرکزمان دیده بشه، تا خداوند بتواند زنگارها را صیقل بده و صاف کنه. پس در اثر داشتن نقص‌ها و همانیدگی‌ها خداوند می‌تواند روی ما کار کنه و هنر قضا و کن فکانش را به کار ببره.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۲

هر که نقص خویش را دید و شناخت

اندر استکمال خود، دو اسبه تاخت

پس هرکسی که در هنگام اتفاقات تسلیم می‌شه و فضاگشایی می‌کنه و اشکالاتش را انکار نمی‌کنه و اجازه می‌ده که خداوند بر روی مرکز او کار کنه، پیشرفت خواهد کرد. درست کردن یک من ذهنی معنوی که هیچ ایرادی هم نداره و یک تصویر توهمی را می‌خواهیم به نمایش بگذاریم، یعنی هنوز مریضی من ذهنی را داریم. ولی خود را به عنوان انسانی سالم می‌خواهیم به نمایش بگذاریم. خوب معلومه دکتر زندگی هم به سراغمان نخواهد اومد. چراکه مس من ذهنی تا وقتی که ادعا می‌کنه، کیمیای زندگی وارد کار نخواهد شد.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۲۱۳ و ۳۲۱۴

ز آن نمی‌پرد به سوی ذوالجلال

کو گمانی می‌برد خود را کمال

علتی بتر ز پندار کمال

نیست اندر جان تو ای ذودلال

برای همین که یک چنین انسانی به سمت خدا نمی‌پره چون من ذهنی اقرار و اعتراف به اشتباهات خودش نمی‌کند. خودش را کامل می‌بیند، و هیچ مریضی هم بدتر از این نیست که انسانی خود را کامل و بی نقص ببیند، که دچار کبر و غرور بشود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۲۱۵ و ۳۲۱۶

از دل و از دیده‌ات بس خون رود

تا ز تو این معجیبی بیرون رود

علت ابلیس آناخیری بدهست

وین مرض، در نفس هر مخلوق هست

برای همین دچار پندار کمال و خودبینی می‌شه که بدترین مریضی من ذهنی هست. پس برای پیشرفت باید مرتب تسلیم شد، سر را خم کرد، نیازمندی به زندگی و نمی‌دانم داشت و درد هشیارانه کشید. درغیراین صورت دچار همان بیماری خواهیم شد که ابلیس داشت، که می‌گفت من بهتر از حضرت آدم هستم. یعنی همان کمال طلبی و پندار کمال، یک من ذهنی کامل. یعنی مغایرت داشتن با آینه. پس اگه فقط می‌خواهیم ادعا کنیم، دچار امتحان خداوند می‌شویم تا اون آبی که زیر اون کتافات من ذهنی هست بالا بیاد.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۲۲۰ تا ۳۲۲۲

هست پیرِ راه‌دانِ پُرِ فِطَن

جوی‌هایِ نَفَس و تن را جوی‌گَن

جوی، خود را کی تواند پاک کرد؟

نافع از علمِ خدا شد علمِ مرد

کی تراشد تیغ، دسته خویشت را

رو، بجراحی سپار این ریش را

پس برای پاک کردن مرکزمان احتیاج به یک پیری هم‌چون مولانا داریم. چراکه جوی یا من‌ذهنی که نمی‌تواند خودش را تمیز و پاک‌کنه. باید راه‌دانی باشه که علم و دانشش از علم خداوند سرچشمه گرفته باشه. همان‌طور که چاقو دسته خودش را نمی‌بره، زخم‌های من‌ذهنی هم به‌دست خودش معالجه نمی‌شه، اون را باید به‌دست جراحی هم‌چون مولانا سپرد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۲۲۵ تا ۳۲۲۷

ور نهد مَرَّهَم بر آن ریشِ تو، پیر

آن زمان ساکن شود درد و نَفیر

تا که پنداری که صحت یافته‌ست

پر تو مَرَّهَم بر آنجا تافته‌ست

هین ز مَرَّهَم سر مَكَش ای پشت‌ریش

وآن ز پر تو دان، مَدان از اصلِ خویشت



بر سر زخم، مگس‌ها جمع می‌شوند و باعث می‌شود که اون زخم دیده نشه. اون زخم هم‌چون افکار ماست، یعنی توجیه و عدم پذیرش اشتباهات خود. پس اجازه بدیم که پیر بر زخم من ذهنی ما مرهم بگذاره. اما نباید فکر کنیم که دیگه حالمان خوب شده و از این راه دست برداریم. درسته که ابیات حضرت مولانا حال ما را خوب می‌کنه، اما هم‌چنان من ذهنی هست، باید به این راه ادامه داد تا به‌طور کامل از این من ذهنی خلاص بشویم. و از این مرهم سرکشی نکنیم تا وقتی که کاملاً مداوا بشویم. حال خوب ما اثرات مرهم برنامه گنج حضور و اشعار حضرت مولاناست پس دچار کبر و غرور نشویم که از خودمان بوده و ادعای من می‌دانم داشته باشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸

از برای آن دلِ پُر نور و پر

هست آن سلطانِ دل‌ها منتظر

با تشکر فریده از هلند



با سلام و عرض ادب

یکی از اشکالات من در عالم مادی، چه معنوی بی صبری است. البته با گوش کردن گنج حضور این اشکال کمی بهبود یافت ولی باز در شرایطی عود می کند و لطمه و ضررهای آن را می بینم. از جمله بی صبری در چالش ها یا در شرایطی که باید درد هشیارانه بکشم که یاد آن داستان آن قزوینی می افتم که از خالکوبی فرار می کرد و یا بی صبری در بی واکنش بودن در مقابل تحریکات بیرون، که یاد آور داستان آب خوردن اسب مادر و گره اش در کنار سوت زنان هست برای من. در این راستا ابیاتی در مورد صبر با توضیح کوتاهی از برنامه ۶۱۱ می خواستم ارائه دهم به امید صبر بیشتر.

در آیه ای از قرآن، سوره معارج آیه شماره ۵ داشتیم که:

قرآن کریم، سوره معارج (۷۰)، آیه ۵

«فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا»

«پس صبر کن، صبری نیکو.»

در تعریف صبر فرمودید صبر نیکو یعنی صبر توأم با خشنودی، رضا، نه همراه با ناله و شکایت. صبر در راستای قانون مزرعه که ما کوشش کنیم، پرهیز کنیم، شکر کنیم البته نه با ذهن، که در غزل ۱۹۴۸ داشتیم:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

تا تراشیده نگردی تو به تیشه صبر و شکر

لَا يُلْقَاهَا فَرُّوْا مِیْ خَوَانٍ وَاِلاَّ الصَّابِرُوْنَ

در تفسیر این بیت فرمودید که هشیاری رفته ناخالصی هایی به خودش چسبانده و تیشه خدا، لحظه به لحظه این را می زند و ما باید صبری نیکو همراه با شکر داشته باشیم. در صورتی که من ذهنی، صبر را دوست ندارد و دایم حتی برای دردهای



خود نیز از دیگران کردیت می‌خواهد. هر اتفاقی که می‌افتد ما باید دست زندگی را در پشت آن ببینیم. وقتی کسی از ما انتقاد می‌کند، شکر کنیم که باعث شده که ما یک هم‌هویت‌شدگی و یک درد را ببینیم و اگر متوجه شدیم من ذهنی ناجور داریم، نترسیم و فرار نکنیم چون این من ذهنی، ما نیستیم. «لَا يُلَاقَاهَا فَرُو مِي خَوَانِ وَاِلَّا الصَّابِرُونَ»، یعنی تنها صبرکنندگان مزه زندگی را می‌فهمند چون من ذهنی تا صبر نکند، اعتراض می‌کند و شکایت می‌کند یا خشمگین می‌شود.

در آیه ۸۰ سوره قصص داشتیم که:

قرآن کریم، سوره قصص (۲۸)، آیه ۸۰

«وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَاقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ.»

«و کسانی که دانش [واقعی] یافته بودند گفتند وای بر شما! برای کسی که گرویده و کار شایسته کرده پاداش خدا بهتر است.»

من‌های ذهنی که درد دارند و هم‌هویت‌اند، مقاومت می‌کنند و نمی‌فهمند که پاداش خدا بهتر است و همین پاداش‌های دنیایی را می‌خواهند ولی آن‌ها که زنده شدند، صبر نیکو دارند و درمی‌یابند آن‌چه از طرف زندگی می‌آید آن عشق و زیبایی و خرد بهتر است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۰۰

صبر از ایمان بیابد سر کُله

حَيْثَ لَا صَبْرَ فَلَا اِيْمَانَ لَهُ



اگر ما می‌دانیم که خداییت هستیم و متکی به خودمان هستیم باید توکل داشته باشیم، پس از کنده شدن چیزی نترسیم و ذهناً نگوییم همه چیز فانی است و شک نداشته باشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۰۱

گفت پیغمبر: خدایم ایمان نداد

هر که را صبری نباشد در نهاد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۲

گفت لقمان: صبر هم نیکو دمی ست

که پناه و دافع هر جا غمی ست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۳

صبر را با حق قرین کرد ای فلان

أخِرُ وَالْعَصْرُ رَا أَكْه بِخَوَان

صبر یک نسیم زنده‌کننده‌ای است که پناهگاه و دفع‌کننده هر غمی است و خدا صبر را با خودش قرین کرده است. در سوره والعصر گفته شد انسان از جنس هشیاری است و باید به بی‌نهایت و ابدیت این لحظه زنده باشد، درمقابل گذشته و آینده، وگرنه در زیان کاری است و به خودش و دیگران آسیب می‌زند و دردهایش پایه تصمیمش قرار می‌گیرد. ولی کسی که ایمان داشته باشد صبر می‌کند و وقتی حرکت می‌کند خودش و دیگران را به صبر خدا ترغیب می‌کند و کسی را به واکنش و انمی‌داری و همه در آغوش مهرش جا می‌گیرند.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۴

صدهزاران کیمیا، حق آفرید

کیمیایی همچو صبر، آدم ندید

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۰

صبر جمله انبیا با منکران

کردشان خاص حق و صاحب قران

صبر درمقابل انسان‌هایی که منکر هستند و درد خود و من ذهنی را دوست دارند، صبر انبیا با این افراد نتیجه داده و به همین دلیل خداوند به پیغمبران علاقه دارد. ما هم اگر بچه‌مان جیغ می‌زند، صبر کنیم، بغلش کنیم، بوسش کنیم، نرمش نشان بدهیم و منمان صفر بشود، دردمان صفر بشود، آغوش مهربان را باز کنیم این صبر است. درحالی که من ذهنی می‌گویم، یک داد بزن با خشم و صدایت را بالا ببر و آن بچه هم ساکت می‌شود ولی برای همیشه یادش می‌ماند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۱۴۱۱ و ۱۴۱۲

هر که را بینی یکی جامه درست

دان که او آن را به صبر و کسب جست

هر که را دیدی برهنه و بی‌نوا

هست بر بی‌صبری او آن گوا



هر کسی برهنه و بی‌نوا است در عالم مادی، همین‌طور در عالم معنوی، هیچ حضوری ندارد و سال‌ها هم زحمت کشیده، بدان که بی‌صبر بوده است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۷۲۳ و ۲۷۲۴

کوری خود را مکن زین گفت فاش

خامش و در انتظار فضل باش

در میان روز گفتن: روز کو؟

خویش رسوا کردن است، ای روز جو

با من ذهنی حرف نزن، شکایت نکن، خاموش باش و در انتظار بخشش خداوند باش. ای کسی که با ذهنت روز می‌جویی و می‌خواهی در آینده به حضور برسی، ما الآن در حضور هستیم، چون انسان آفریده شده‌ایم. فقط با شکایت و اعتراض و ستیزه و مقاومت فضا را بسته‌ایم. اگر شناسایی کنی برگردی و فقط خدا را ستایش کنی، می‌فهمی که روز است. پس خاموش باش، حرف نزن، دیگران را عوض نکن، نصیحت نکن، انتقاد نکن، سؤال نکن.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۷۲۵ و ۲۷۲۶

صبر و خاموشی جَدوبِ رحمت است

وین نشان جستن نشان علت است

أَنْصِتُوا بِبَدْرٍ، تا بر جان تو

آید از جانان، جزای أَنْصِتُوا



هر کسی صبر می کند، خاموش است، اندازه نمی گیرد که چقدر زنده شدم؟ اعتراض نمی کند و بسیار جذب کننده رحمت خداوند است. برای این کار نباید از چیزی که ذهن نشان می دهد چیزی بخواهیم و به جهان نرویم و گرنه این نشان مرض همانیدگی است. پس ساکت باش تا پاداش خاموشی از خدا بر جان تو بیاید.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۸۹۴ و ۳۸۹۵

ما همی گفتیم: کم نال از حَرَج

صبر کن، کَالصَّبْرِ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ

این کلید صبر را اکنون چه شد؟

ای عجب، منسوخ شد قانون؟ چه شد؟

از تنگنا، درد، فشار و گرفتاری ننال. به نظر می آید چیزهایی که دارد اتفاق می افتد بسیار مهم هستند و ما را دارند خرد می کنند و هر چیزی معنی خودش را برای ذهن ما دارد، اما اصلاً ننال چون نالیدن، شکایت و ایراد گرفتن و خشم ذهن را درست می کند. صبر کن برای این که صبر کلید گشایش است. صبر، یعنی بی مقاومتی، کلید هست. قانون صبر که قانون خداست منسوخ نمی شود. ما یادمان رفته، قانون صبر هنوز هست.

و در آخر دو بیت از برنامه ۹۰۳ را خدمتان می خوانم:

مولوی، دیوان شمس، رباعی شماره ۸۶

ای آنکه تو یوسفِ منی، من یعقوب

ای آنکه تو صِحَّتِ تنی، من ایوب




مولوی، دیوان شمس، رباعی شماره ۸۶

من خود چه گسَم، ای همه را تو محبوب؟

من دست همی زَنَم تو پایِ می کوب

فرمودید خصوصیت بارز حضرت یعقوب و حضرت ایوب صبر هست. ان شاءالله مرض بی صبری درمان بشه و ما هم صبری نیکو داشته باشیم.

با عشق و احترام 

نرگس از نروژ 



با سلام، خلاصه غزل شماره ۲۵۵۲ از دیوان شمس مولوی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۵۲

کجا باشد دورویان را میان عاشقان جایی؟

که با صد رو طمع دارد ز روز عشق فردایی

مولانا در این بیت به دوریان، من‌های ذهنی و عاشقان، انسان‌هایی که از من‌ذهنی رها شده‌اند، اشاره می‌کند. انسان‌های من‌ذهنی کسانی هستند، که در مرکزشان هشیاری جسمی است، و ادعا می‌کنند که عدم در مرکزشان است. در زمان روان‌شناختی گذشته و آینده زندگی می‌کنند، و این لحظه ابدی را نمی‌شناسند و نمی‌توانند فضاگشایی کنند. با من‌ذهنی اعمال معنوی انجام می‌دهند و فکر می‌کنند به وحدت با خدا رسیده‌اند، و از جنس زندگی هستند. درحالی‌که با صد جور همانندگی و دید آن می‌بینند. صد جور طمع دارند، یعنی زندگی را از جهان می‌خواهند و روز عشق که همین لحظه است را به فردا تبدیل می‌کنند. این انسان من‌ذهنی دورو و منافق است. اما عاشقان، انسان‌هایی هستند، که در این لحظه ابدی به بی‌نهایت خدا زنده شده‌اند، و به لحاظ وسعت، بی‌نهایت فضاگشا هستند و به لحاظ زمان در این لحظه زنده‌اند. حال چگونه می‌توانیم در میان چنین انسان‌هایی باشیم؟ با استفاده از آموزه‌های بزرگان، ما هم می‌توانیم، با تسلیم واقعی در برابر اتفاقات این لحظه، بدون مقاومت و قضاوت فضاگشایی کنیم و با ناظر بودن به ذهن، دید همانندگی‌ها را تبدیل به دید نظر کنیم و بدانیم که این تصویر ذهنی ما نیستیم. و اگر دائماً مرکزمان عدم باشد، با زندگی به وحدت می‌رسیم و با خدا یکی می‌شویم و در دسته انسان‌های عاشق قرار می‌گیریم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۵۲

طمع دارند و نبودشان، که شاه جان کند ردشان

ز آهن سازد او سدشان، چو ذوالقرنین آسیای



انسان‌هایی که طمع دارند، و زندگی را از اجسام می‌خواهند و با هر چیزی که ذهنشان نشان می‌دهد، هم‌هویت می‌شوند، آن زندگی و لحظه ابدی نصیبشان نخواهد شد. و شاه جان رفوزه‌شان می‌کند و مانند اسکندر جلوی‌شان سد می‌سازد. بنابراین باید با فضاگشایی من‌ذهنی را رها کنیم و در این لحظه ابدی ساکن شویم و جلوی همانیدگی‌هایمان سد بسازیم، و وارد فضای یکتایی بشویم. همین فضاگشایی کردن یعنی ساختن سد، به‌وسیله نیروی زندگی که خداوند این لحظه به ما می‌دهد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۵۲

دورویی با چنان رویی، پلیدی در چنان جویی

چه گنجد پیش صدیقان؟ نفاقی کارفرمایی

ما وقتی فضا را باز می‌کنیم، فضای گشوده‌شده روی خداوند است و داشتن من‌ذهنی و نگه داشتن آن دورویی درمقابل خداوند است، و این کار غلطی است. جوی زندگی این لحظه از طرف زندگی جاری است، تا ما را زنده کند، ولی ما با مقاومت، و حرص و طمع، خشم و رنجش و ایجاد درد این آب صاف زندگی را هر لحظه کثیف می‌کنیم. این همه زشت‌کاری من‌ذهنی در میان انسان‌های راست‌گو و درست‌کار یعنی صدیقان و عاشقان، جایی ندارد. آن‌ها نمی‌پذیرند، که امور زندگی را انسان من‌ذهنی دروغ‌گو در دست بگیرد، و با نفاق کارفرما بشود. آیا ما هم پیش خداوند دورو هستیم؟ و آبی را که پر از عشق و شادی، خرد، و امنیت هست را کثیف می‌کنیم؟ و اگر این کار را می‌کنیم باید بدانیم که پیش خدا و عاشقان جایی نداریم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۵۲


که بیخ بیشه‌ی جان را، همه رگ‌های شیران را

بداند یک به یک آن را، به دیده‌ی نورافزایی



عاشقان که ریشه و عمق بی‌نهایت در این لحظه ابدی دارند و به خدا زنده‌اند، انسان‌های من‌ذهنی را با ریشه کم‌عمق می‌بینند، که ریشه در زندگی ندارند، و هم شیران بیشه را که ریشه عمیق دارند، همه را یک یک با دیده نورافزا می‌شناسند. ما هم می‌توانیم، این دیده نورافزا را در خودمان با فضاگشایی و مقاومت صفر بیشتر کنیم. همانندگی‌هایمان را شناسایی کرده و با کشیدن درد هشیارانه آن‌ها را بیندازیم، و این سؤال را از خودمان بپرسیم که آیا ما روزبه‌روز نورافزاتر می‌شویم؟ یا کارافزاتر؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۵۲


بداند عاقبت‌ها را، فرستد راتبت‌ها را 

ببخشد عاقبت‌ها را، به هر صدیق و یکتایی

و این عارفان عاقبت‌ها را می‌دانند. عاقبت من‌ذهنی را می‌بینند، که به کجاها می‌رود و هم عاقبت کسی را که فضا باز می‌کند و تسلیم اراده زندگی می‌شود، را می‌دانند. عاقبت‌بینی من‌ذهنی جست‌وجوی زندگی در زمان روان‌شناختی است. درحالی‌که تمام عاقبت‌بینی‌ها در فضای گشوده‌شده است. و انعکاس آن در بیرون خرد و فرّ ایزدی و عشق است، که به فکر و عمل ما می‌ریزد. اگر فضاگشا و تسلیم هستیم به قضای الهی، خداوند به ما و به انسان‌هایی که یکتا و بی‌نهایت صدیق هستند، سلامتی می‌بخشد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۵۲

بر اندازد نقابی را، نماید آفتابی را

دهد نوری خرابی را، کند او تازه انشایی 



ما اگر در این لحظه فضاگشایی کنیم، او نقاب من ذهنی را برمی دارد، و خودش را به صورت آفتاب از درون ما بالا می آورد. و یک نوری و هشیاری به من ذهنی خراب ما می دهد، و درون و بیرون ما را به وسیله کن فکان شکوفا می کند. دیگر تأیید و توجه مردم برای ما اهمیتش را از دست می دهد. چون زندگی را نوبه نو از فضای گشوده شده از خود زندگی می گیریم، برای این کار باید با زندگی همکاری کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۵۲

اگر این شه دورو باشد، نه آتش خلق و خو باشد

برای جست و جو باشد، ز فکر نفس کژیایی

اگر خداوند یا یک عارف کاملی دورویی می کند. آن خلق و خویش نیست. بلکه می خواهد ما را امتحان کند تا ما به وسیله نفس کزاندیش فکر نکنیم، و به درد نیفتیم. زندگی می گوید هر لحظه جست و جو کن و از طریق من ببین و با بزرگان قرین بشو و از آن ها استفاده کن. با فضا بندی همانیدگی ها را در مرکزت قرار نده، و بر حسب دید آن ها فکر و عمل نکن.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۵۲

دورویی اوست بی کینه، ازیرا اوست آینه

ز عکس تو در آن سینه نماید کین و بدرایی

عارف یا انسان کامل دوروی بی کینه است. خداوند هم کینه ندارد و نمی خواهد از ما به خاطر اشتباهاتمان انتقام بگیرد. فقط می خواهد متوجه اشتباهمان بشویم. در واقع آینه است، و دائماً ما را به خودمان نشان می دهد. باید متعهدانه روی خودمان کار کنیم و در آینه عارف، خداوند، خودمان را ببینیم. تا زمانی که ما با دید همانیدگی ها می بینیم، بدانندیش و



کینه‌دار هستیم. در سینه عارفان خودمان را بد خواهیم دید. و اگر دید بد خود را عیب از بزرگان ببینیم، و شکایت و قضاوت کنیم، پس ما اشکال داریم، و باید تسلیم کامل بر این آیینه بشویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۵۲

مزن پهلو به آن نوری، که مانی تا ابد کوری 🌹

تو با شیران مکن زوری، که روباهی به سودایی

که با شیران مری کردن، سگان را بشکند گردن 🌹

نه مگری ماند و نی فن، نه دورویی، نه صدتایی

پس ای انسان با من ذهنی و دید همانیدگی‌هایت با بزرگان و خداوند زورآزمایی و بحث‌وجدل نکن. اگر این کارت را ادامه بدهی در من ذهنی کور خواهی ماند. من ذهنی مانند روباهی ست در سودای این جهان و با همان دید و همان دانش با انسان‌های عاشق زورآزمایی می‌کند، و این تله‌ای است، که انسان به آن می‌افتد. ما هرچقدر هم همانیدگی‌های صدتویی داشته باشیم و بخواهیم دورویی خودمان را حفظ کنیم، درمقابل این سیل زندگی دوام نمی‌آوریم و من ذهنی ستیزه‌گر سرانجام گردنش خواهد شکست. پس بهتر است، با فضاگشایی لطیف و عاشق بشویم و اشتباهمان را تصحیح کنیم.

با سپاس فراوان از برنامه گنج حضور 🙏

رقیه اردبیل 🌹



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com